

خوانشی انتقادی از استعاره در کتاب‌های بلاغی معاصر فارسی

Critical Reading of Metaphor in Contemporary Persian Rhetorical Books

Tahereh Koochekian*
Fereshteh Farzi Shoub**

طاہره کوچکیان*
فرشته فرضی شوب**

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۴/۰۹

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۸/۱۸

Abstract

Metaphor is one the most prominent devices of meaning in the word, that the first was considered by rhetoricians in order to discover the expressive miracle of the Quran in Arabic. Then it found way in to Persian literature. Contemporary Persian rhetoricians in order to by imitation and sometimes by invention, divided the metaphor that due to the differences and contradictions that exist in them, this study paid attention to them. The authors of this essay want to study the types of metaphors based on proportionate by looking at metaphors from the beginning, with a critical reading of the views of contemporary rhetoricians in this field, because this case has been the confluence of many different perspectives. The results show that the efforts of Persian rhetorical books, there is still a comprehensive and worthy book in the field of rhetoric and the art of metaphor. Most author make mistake in choosing examples when writing their works. These errors despite their breadth and frequency can be easily and with a little precision solved in reference Arabic rhetoric books.

Keywords: Critical Reading, Rhetoric, Metaphor, Contradictions of metaphor, Contemporary Persian Rhetorical Books.

چکیده

استعاره یکی از برجسته‌ترین شگردهای معنا ساز کلام است که ابتدا در راستای کشف اعجاز بیانی قرآن در زبان عربی مورد توجه ادیبان و بلیغان قرار گرفت و سپس به ادبیات فارسی نیز راه یافت. بلاغت‌دانان معاصر فارسی، در راستای بومی‌سازی فن استعاره، گاه با تقلید و گاه با ابداع، دست به تقسیم‌بندی‌هایی زده‌اند که به دلیل اختلاف نظر و تناقض‌هایی که در آن به چشم می‌خورد، مورد بحث پژوهش حاضر قرار گرفته است. نگارندگان این جستار برآنند با نگاهی به استعاره از آغاز تاکنون، با خوانشی انتقادی از دیدگاه‌های بلاغت‌دانان معاصر در این حوزه، به بررسی انواع استعاره بر مبنای «ملائمات» پردازند، زیرا همین قسم، محل تلاقی دیدگاه‌های متفاوت بسیار بوده است. نتیجه تحقیق حاکی از آن است که تلاش‌های ادیبان فارسی در این خصوص، در مجموع موفق نبوده است؛ چنانکه امروز، علی‌رغم کثرت کتاب‌های بلاغی فارسی، هنوز کتاب جامع و درخوری در باب علم بلاغت و فن استعاره وجود ندارد! چرا که اغلب نویسندگان، در نگارش آثار خود، گاه بسیاری از نکات و ظرایف موجود در امهات کتب بلاغی عربی را نادیده گرفته‌اند و گاه در خصوص آن دچار بدفهمی شده‌اند، به همین سبب در تقسیم‌بندی انواع استعاره اشتباهاتی فاحش داشته‌اند. همچنین برخی از آنان، در تحلیل شاهد مثال‌ها و نمونه‌های عربی مأخوذ از قرآن و ادبیات عرب نیز دچار لغزش شدند و در نتیجه در جایگزین‌سازی شاهد مثال‌های فارسی نیز راه خطا پیمودند. شایان ذکر است خطاهای موجود در کتب بلاغی، با وجود گستردگی و فراوانی به آسانی و با اندکی دقت در کتب بلاغت عربی مرجع، قابل حل است.

کلیدواژه‌ها: خوانش انتقادی، علم بیان، استعاره، ملائمات استعاره، کتب بلاغی معاصر فارسی.

*. Assistant Professor, Payame Noor University, Tehran, Iran (Corresponding Author);
darya_koochekian@yahoo.com
**. Assistant Professor, Golestan University, Gorgan, Iran; f.farzi19@gmail.com

*. استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه پیام نور، تهران، ایران
(نویسنده مسئول)؛
darya_koochekian@yahoo.com
**. استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه گلستان، گرگان، ایران؛
f.farzi19@gmail.com

۱. مقدمه

در علوم نوین ادبی، استعاره یکی از انواع مجاز است که در آن رابطه میان دال و مدلول، رابطه‌ای مجازی از جنس شباهت است. با توجه به جابه‌جایی‌هایی که در ساختار معنایی و زبانی کلام در مفهوم استعاره روی می‌دهد، صورت‌های متعددی از استعاره شکل می‌گیرد که شیوه‌های متفاوت ارسال پیام و دریافت معنا را رقم می‌زند. در کتب بلاغی، استعاره به دو نوع مصرّحه و مکتیّه و هر کدام از آنها از نظر تناسب با واژگان دیگری که استعاره را همراهی می‌کنند (ملائمات)، به سه نوع مجرّده، مرّشحه و مطلقه تقسیم می‌شوند؛ اما آیا این نوع تقسیم‌بندی همواره برای انواع استعاره تثبیت شده بود؟ و آیا تمامی بلاغت‌دانان معاصر تعریف واحدی از اشکال استعاره ارائه کرده‌اند؟ برای پاسخ به این پرسش‌ها نیاز به تحلیل نظریات بلاغی در خصوص مفهوم استعاره است که لازم است از کتب بلاغی عربی آغاز کرد، چراکه سرچشمه علوم بلاغی در زبان فارسی را باید در متون عربی جستجو کرد؛ این پژوهش بر آن است با نگاهی به سیر تاریخی استقلال فن استعاره، به تحلیل برجسته‌ترین نظریات مطرح شده در این حوزه بپردازد و دیدگاه‌های اندیشمندان معاصر فارسی در خصوص مبحث استعاره را با نگاهی نقادانه بررسی کند.

پژوهش‌های بسیاری در خصوص استعاره و تفسیر نظریات نظریه پردازان آن انجام گرفته که جهت عدم همپوشانی اطلاعات، سعی بر آن است از تکرار مباحث اجتناب شود، در ارتباط با پژوهش صورت گرفته می‌توان به چند مقاله، از جمله: «انواع استعاره از دیدگاه عبدالقاهر و بلاغت دانان برجسته بعد از او، زمخشری، خطیب قزوینی و تفتازانی» (۱۳۹۲)؛ «طبقه‌بندی استعاره از دیدگاه جرجانی» (۱۳۹۷)، «بررسی، تحلیل و نقد

طبقه بندی استعاره در آثار بلاغی» (۱۳۹۸)، «بررسی، تحلیل و نقد تطور تعریف استعاره در آثار بلاغی غربی و فارسی» (۱۳۹۸) و مقاله «سیری در استعاره و انواع آن در مهم ترین کتب بلاغی» (۱۳۹۴) و «پیشنهادهایی برای سامان دهی تشتت تعاریف استعاره و تقسیماتش در بلاغت فارسی» (۱۳۹۸) اشاره کرد. پژوهش های صورت گرفته غالباً با محوریت بررسی تعریف استعاره، تبیین نظریات بلاغیون نخستین، استعاره در ارتباط با دو مبحث مجاز و تشبیه، تحلیل در زمانی استعاره و همچنین تعریف استعاره در ارتباط با انواع آن به این مقوله پرداخته‌اند.

این پژوهش بر آن است نظام معنایی استعاره را از منظر ملائمات آن بررسی نماید و با نگرشی انتقادی بر نظریات بلاغیون متقدم، دیدگاه‌های بلاغیون معاصر فارسی را در ارتباط با طبقه‌بندی انواع استعاره بررسی نماید؛ بدین منظور با مطالعه کتاب‌های مرجع و پایه در حوزه بلاغت در دو زبان عربی و فارسی و بررسی مروری نظریات برجسته و سیر تاریخ استعاره دو هدف را دنبال می‌کند:

اول: کشف آبشخورهای دانش امروزی در خصوص مفهوم استعاره
دوم: درک ساختار کنونی استعاره و بررسی انتقادی نظریات بلاغیون معاصر در باب انواع استعاره.

۲. مروری بر سیر تاریخی «استعاره»

۲-۱. استعاره برابر با تشبیه و مجاز

شاید بتوان جاحظ را اولین کسی دانست که در کتاب «البیان و التبيين» به تعریف استعاره پرداخته است. وی در تعلیق خود بر ابیات زیر می‌گوید:

«ای منزلگاهی که کهنگی و فرسودگی، آن را چنان‌که گویا قلم بر روی آن کشیده شده است، از بین برده است. سکونت سازندگان منزلگاه در آن و

می‌کند و آن افزونی مبالغه و ایضاح در مجاز (استعاره) نسبت به حقیقت است. ابن معتر در «البدیع» به انواع استعاره‌ها در مثال‌های خود توجه نشان داده؛ اما آنها را به صورت تفکیکی و مشخص شده ذکر نکرده است.

قاضی جرجانی (۳۶۶) در کتاب «الوساطة بین المتنبی و خصومه» گامی بلند در راستای تعریف استعاره برمی‌دارد. وی استعاره را از تشبیه بلیغ جدا می‌کند و بین آن دو فرق قائل می‌شود. چنانچه می‌گوید: برخی از ادیبان برای استعاره انواعی برمی‌شمرند و بیت زیر را از آن جمله می‌دانند:

الحُبُّ ظَهْرُ أُنْتِ رَاكِبُهُ

فإذا صرفت عنانَه انصرفا

این مورد و موارد مشابه را مشمول عنوان استعاره نمی‌دانم. معنای بیت این است که عشق مانند پشت است که اگر عنانش را در دست بگیری به هر طرف که بخواهی می‌گردد. این را می‌توان در حیطة مثال و یا تشبیه شیء به شیء دانست؛ ولی استعاره آن است که اسم مستعار (گوینده را) از ذکر لفظ اصلی بی‌نیاز سازد و آن است که عبارتی از مکان اصلی خود منتقل شده و در جای دیگری بنشیند. ملاک این جابه‌جایی نیز شباهت و مناسبت میان لفظ مستعاره و مستعار منه و درآمیختن لفظ با معناست به گونه‌ای که تنافری بین آن دو حس نشود و هیچ‌یک از دیگری روی گردان نباشد (الجرجانی، ۲۰۰۶: ۴۵).

۲-۲. استقلال مفهوم استعاره

ابوهلال حسن بن عبدالله بن سهل عسکری (۳۹۵ هـ/ق) در «الصناعتین» در تعریف استعاره و اغراض آن آورده است: استعاره انتقال عبارت از مورد استعمال لغوی آن به موردی دیگر به مقصودی خاص است؛ این غرض‌های خاص می‌تواند توضیح بیشتر، تأکید و یا مبالغه باشد و یا

گذر شبانگهان، آن را ویران ساخته و چشمان ابری که آن مکان را پوشانده، شروع به گریستن بر آن گستره‌ی خالی کرده است.

مقصود از واژه‌ی «عین» ابر است. شاعر به طریق استعاره از باران به عنوان اشک چشم ابر تعبیر کرده و استعاره آن است که شیء را به نامی دیگر بخوانی و آن نام، جانشین اسم اصلی شود» (الجاحظ، ۱۹۸۵: ۱۵۲/۱-۱۵۳). وی در کتاب «الحيوان» نیز با عباراتی چون بر سبیل تشبیه یا بر سبیل مثال یا اشتقاق به مفهوم استعاره اشاره کرده، ولی بین معانی این اصطلاحات تفکیکی قائل نشده است (الجاحظ، بی‌تا: ۲۸/۵).

بعدها علمای بلاغت چون ابن قتیبه، المبرد و ابن المعتر نیز تعریف‌هایی شبیه به تعریف جاحظ از استعاره ارائه کردند، چنانکه ابن قتیبه می‌گوید: «عرب، گاهی کلمه‌ای را به جای کلمه دیگری به کار می‌برد و آن زمانی است که بین دو کلمه روابطی چون سببیت، مجاورت و مشابهت وجود داشته باشد» (ابن قتیبه، ۱۹۷۳: ۳۵). ابن قتیبه بر تعریف جاحظ یک نکته افزوده و آن اسبابی است که موجب جایگزینی یک اسم در محل اسم دیگر می‌شود. ولی بیان علاقه‌هایی چون سببیت، مجاورت و شباهت، نشان می‌دهد وی قائل به تفکیک بین مجاز و استعاره نیست و استعاره را با مجاز مرسل یکی می‌داند.

پس از وی، ابن معتر در کتاب «البدیع» به استعاره می‌پردازد، استعاره از دیدگاه وی، جانشین کردن کلمه‌ای برای پدیده‌ای است که پیش از این به آن شناخته نشده باشد؛ وی با توجه به اهمیت استعاره، اولین باب از بدیع را بدان اختصاص داده و گفته از نمونه‌های بدیع، این آیه است: و إنه فی أم الكتاب لدینا «(زخرف/۴) (ابن معتر، ۱۹۳۵: ۳). وی تمیزی بین استعاره و مجاز قائل نشده است، اما نکته‌ای در مورد فرق بین مجاز و حقیقت بیان

بازگو کردن مطلب با استفاده از الفاظ کمتر، مورد نظر باشد. در این کتاب، استعاره، به عنوان فنی مستقل مورد بحث قرار می‌گیرد؛ هر چند در مورد ذکر یا عدم ذکر ارکان و ملائمت آن سخنی گفته نمی‌شود. غالب شاهد مثال‌ها نیز در این کتاب در حوزه استعاره مکتبه است.

ابن‌رشیق (۴۵۶ ه/ق) در «العمده فی محاسن الشعر و آدابه و نقده» در فصل «باب الاستعاره» ضمن پرداختن به مبحث مجاز، تشبیه را از انواع مجاز دانسته و در نهایت استعاره را عالی‌ترین نوع مجاز معرفی می‌کند «قیروانی، بی‌تا: ۴۴۱». در العمده نیز به مبحث استعاره به صورت عام توجه شده ولی تمایزی میان گونه‌های آن مطرح نشده است، البته ابن‌رشیق استعاره را به دو نوع حسن و قبیح تقسیم کرده و می‌گوید: از نمونه‌های استعاره قبیح، ابیاتی است که کثیر در مدح عمر بن عبدالعزیز سروده است:

وترمق أحياناً بعین مريضه
وتبسم عن مثل الجمان المنظم
گاهی با چشمان بیمار می‌نگرد و گاه با مرواریدهای منظم لبخند می‌زند. وی توصیف چشم به بیماری (استعاره مکتبه) و تشبیه دندان به مروارید (استعاره مصرحه) را افراطی نازیب می‌داند و می‌گوید: شاعران قدیم، گاهی از استعاره‌هایی استفاده می‌کردند که اکنون زشت و مبتذل به نظر می‌رسد «قیروانی، ۱۹۸۱: ۲۷۱/۱-۲۷۲».

۲-۳. تفکیک استعاره مصرحه از مکتبه

برای نخستین بار در کتاب «دلائل الإعجاز» جرجانی (۴۷۲ ه/ق) استعاره در دو مفهوم نزدیک به مکتبه و مصرحه دریافت می‌شود. جرجانی، به صورت کلی به طرح مفهوم استعاره می‌پردازد: «[استعاره مصرحه] نوعی از استعاره این است که چیزی را به چیز دیگر تشبیه می‌کنیم؛ ولی نه

صریحاً، بلکه لفظ مشبیه را آورده، به مشبه عاریه می‌دهیم و مشبه به را بر مشبه جاری می‌کنیم؛ مانند: رأیت اسداً» (جرجانی، ۱۳۶۸: ۱۰۹). او در بخش دیگر در شرح این قسمت آورده است: «آگاه باش که استعاره در جمله این است که واژه‌ایی در هنگام وضع لغت اصلی شناخته شده باشد و شواهدی دلالت کند که به هنگام وضع بدان معنی اطلاق می‌شده، سپس شاعر یا غیر شاعر این واژه را در غیر آن معنی اصلی به کار گیرد و این معنی را به آن لفظ منتقل سازد، انتقالی که نخست لازم نبوده و به مثابه عاریت است.» (همان: ۱۷)

جرجانی در کتاب «سرر البلاغه» نیز استعاره را در دو مفهوم نزدیک به مکتبه و مصرحه طبقه‌بندی می‌کند. وی استعاره سودمند را به دو مبحث در اسم و فعل تقسیم می‌کند و می‌گوید: زمانی که لفظ مستعار اسم است، دو وجه دارد. اول آنکه اسم مستعار را از معنای اصلی خود به معنای ثابت معینی نقل می‌کنی و بین لفظ مستعار و معنای آن ارتباطی نزدیک چون ارتباط موصوف با صفت ایجاد می‌کنی. همچون: «عنت لنا طیبه»: ماده آهوپی برای ما نمایان شد که مراد یک زن است، در این موارد می‌توان گفت: از این اسم این معنا اراده یا کنایه شده و اسم، از معنای اصلی خود خارج شده و به شیوه استعاره و مبالغه در تشبیه برای معنایی دیگر به کار رفته است (جرجانی، ۱۳۷۴: ۲۸-۲۵). این استعاره را می‌توان استعاره مصرحه دانست.

نوع دوم از استعاره در اسم، آن است که اسم از معنی حقیقی خود منتقل شده و در معنایی به کار رود که نتوان به وضوح به آن اشاره کرد. چنانکه نمی‌توان گفت: مقصود از این اسم، فلان معنی است و یا این اسم، استعاره از فلان اسم است و این اسم، جانشین اسم اصلی شده است. مانند قول لیبید:

و غده ریح قد كَشَفْتُ و قَرَوُ إِذْ

أصبحت بیدالشمال زمامها

«عندی اسد» اگر صفت و توضیحی ذکر نشود، استعاره نه مجرد است و نه مرشحه. صفات تجرید و ترشیح زمانی برای استعاره مورد استفاده می‌گیرد که پس از آن عبارتی توضیحی ذکر شود. صنعت استعاره ناگزیر از دو جزء مستعار له و مستعار منه است. هرگاه پس از استعاره، صفت یا توضیحی متناسب با مستعار له ذکر شود، استعاره، مجرد نام می‌گیرد و اگر توضیح یا صفاتی متناسب با مستعار منه ذکر شود، استعاره، مرشحه نام دارد. مثال استعاره مجرد «ساورت اسدا شاکی السلاح طویل القنأ» (به شیری سراپا مسلح با نیزه‌ای بلند حمله کردم) مثال استعاره مرشحه: «ساورت اسدا عظیم اللبدتین منکر الزئیر» (به شیری با یالی بلند و غرشی ترسناک حمله کردم) (سکاکی، بی‌تا: ۱۶۳).

هرچند سکاکی تعریفی مطابق با معنای امروزی برای انواع استعاره ارائه داده است و فضل تعریف و تقسیم‌بندی که بلاغیون بعد از آن بهره برده‌اند به وی برمی‌گردد، ولی این تفاوت، بین آرای او و برخی بلاغیون بعد از او وجود دارد که وی هر یک از تجرید و ترشیح را نوعی مستقل از استعاره به شمار آورده است و نه یکی از انواع استعاره مکئیّه و مصرّحه.^۱

خطیب قزوینی (۷۳۹ ه/ق) در کتاب «تلخیص المفتاح» بخش سوم کتاب «مفتاح العلوم» سکاکی را خلاصه نمود و قواعدی نیز به آن افزود. قزوینی استعاره را با توجه به طرفین تشبیه و ارکان آن به سه دسته تقسیم کرده است که از نظر مفهومی تقسیم‌بندی‌های کنونی را پوشش می‌دهد. نویسنده این سه دسته تقسیم بندی را به صورت عام، زیر مجموعه استعاره تلقی نموده است بدین معنا که هر دو نوع استعاره مصرّحه و مکئیّه را شامل می‌شود.

وی نسبت به کتاب *مفتاح العلوم* عنوان استعاره مطلقه را نیز افزوده است. در این کتاب آمده است: استعاره به اعتباری دیگر غیر از دو طرف جامع و

بامدادان که باد سرد شمال می‌وزید و زمام آن باد به کف باد شمال بود و من سرما را از خود دفع می‌کردم. در این بیت شاعر برای باد شمال دستی قائل شده است.» (جرجانی، ۱۳۷۴: ۲۸ - ۲۵). این نوع از استعاره نیز استعاره مکئیّه است که جرجانی بر آن نامی نهاده است.

زمخشری نیز برای استعاره، طبقه‌بندی‌هایی انجام می‌دهد که در ارتباط با جابه‌جایی و حذف مشبه و مشبه‌به و شیوه بیان ملائمت آنان نیست، بلکه بیشتر در پی آن است که ارتباط معنایی بین مشبه و مشبه‌به را به دست دهد و از این طریق در دو حوزه تشبیه و تمثیل وارد می‌شود و حتی گاهی از این مفاهیم نیز فراتر می‌رود.

۲-۴. استعاره بر مبنای ملائمت آن

سکاکی (۶۲۶ ه/ق) اولین کسی است که در «مفتاح العلوم» علوم بلاغت را در سه قسم معانی، بیان و محسنات طبقه‌بندی می‌کند. وی همچنین اولین کسی است که مجاز، تشبیه، استعاره و کنایه را زیرمجموعه‌ی علم بیان دانسته و استعاره را نام بردن یکی از دو سوی تشبیه و اراده‌ی طرف دیگر تشبیه تعریف کرده است. سکاکی در این کتاب به نوآوری‌هایی در زمینه‌ی استعاره دست یافته است که در دو صورت نمود یافته است؛ یکی ذکر عناوین مصرّحه و مکئیّه برای مفاهیمی است که پیشینیان فقط به تعریف آن نزدیک شدند و دیگری توجه به استعاره از بُعد توجه به روابط اجزای آن و ذکر ملائمت مشبه و مشبه‌به با آن که دو صورت مجرد و مرشحه را نیز شکل داده است. سکاکی ضمن تقسیم استعاره به مصرّحه و مکئیّه، استعاره را در هشت حوزه بررسی می‌کند که در آخرین بخش به بررسی مجرد و مرشحه بودن استعاره می‌پردازد: «قسمت هفتم و هشتم در مورد استعاره مجرد و مرشحه است. بدان در عبارتی چون

استعاره انجام نمی دهد (رادویانی، ۱۳۳۹: ۲۸-۲۹). پس از وی، رشیدالدین وطواط (۵۷۳ هـ/ق) در کتاب «حدائق السحر» استعاره را بدون در نظر گرفتن انواع و گونه‌های آن ذکر کرده و نمونه‌هایی از قرآن مجید و اشعار و متون نثر فارسی ارائه داده است (وطواط، بی تا: ۲۹-۳۰).

شمس قیس رازی (قرن هفتم) در کتاب «المعجم» استعاره را یکی از انواع مجاز معرفی می‌کند. وی در مثال‌هایی که ارائه می‌کند، بیشتر از استعاره‌های مکنیه و اضافه‌های تشبیهی در مفهوم استعاره بهره می‌برد.

فخرالدین رازی (۶۰۶ هـ/ق) در کتاب «نهایه الایجاز فی درایه الإعجاز» به ذکر مثال‌هایی که در کتب پیشینان خصوصاً عبدالقاهر جرجانی وارد شده است، اکتفا می‌کند. (رازی، ۱۹۸۵: ۲۵۶).

آق اولی (۱۲۶۹ - ۱۳۲۳ هـ/ق) در کتاب «درر الأدب» در مبحث هشتم به بررسی استعاره به اعتبار اتصال به ملایم و عدم اتصال به آن پرداخته و تعریفی همسان با نویسندگانی که به این نوع استعاره توجه نموده‌اند، ارائه می‌دهد با افزودن این نکته مهم که: بدیهی است که اعتبار ترشیح و تجرید بعد از تمام شدن استعاره است با قرینه؛ پس قرینه مصرحه را تجرید نگویند چنانچه قرینه مکنیه را ترشیح اطلاق نکنند، بلکه ترشیح و تجرید زاید بر آنهاست.» (آق اولی، ۱۳۷۳: ۱۶۹). نویسنده این کتاب نکته بسیار مهمی را در خصوص ملائمت استعاره یادآور شده و آن، این است که ملایم بعد از اتمام استعاره ذکر می‌شود و بدین‌سان دو نکته را مطرح می‌کند: اول اینکه ملایم با قرینه یکی نیست؛ دوم اینکه ملایم زائد بر اصل استعاره است.

لازم به ذکر است که در کتاب درر الأدب استعاره با توجه به اعتبار اتصال به ملایم و عدم اتصال به آن تقسیم بندی شده است نه به اعتبار مصرحه و مکنیه بودن! بنابراین می‌توان با توجه به

لفظ، نیز سه قسم است: مطلقه / مجرده / مرشحه؛ گاه ترشیح و تجرید با هم جمع می‌شوند: «لدى أسد شاکی السلاح مقذّف له لبد أظفاره لم تقلم» (شیری که سر تا پا مسلح و جنگ آزموده است؛ او دارای یال‌هایی بر شانه ریخته است و ناخن‌هایش کوتاه نشده است.) (قزوینی، ۱۳۸۸: ۸۹-۹۰). قزوینی در کتاب «الإيضاح»، نیز به طبقه‌بندی استعاره اهتمام ورزیده است (همو، ۱۴۲۰: ۴۵۴-۴۵۳).

پس از قزوینی، تفتازانی (۷۹۲ هـ/ق) در کتاب «المطول» استعاره را به اعتبار دیگری غیر از اعتبار طرفین و جامع و لفظ به سه دسته تقسیم کرده است: یا همراه می‌شود به چیزی که ملایم مشابه و مشابه است، یا قرین می‌شود به آنچه ملایم مشابه است یا قرین می‌شود به آنچه ملایم مستعار منه است، وی در بخشی از این بررسی‌ها استعاره را در سه نوع، مطلقه، مجرده و مرشحه تقسیم بندی نموده و مثال‌های آن را توضیح می‌دهد (تفتازانی، ۲۰۰۷: ۶۰۱). او در این کتاب در مورد استعاره مجرده، مطلقه و مرشحه بحث می‌کند و این تقسیم‌بندی را به نوعی خاص از استعاره اختصاص نمی‌دهد؛ بنابراین انواع مجرده، مرشحه و مطلقه از دیدگاه نویسنده هم شامل استعاره مصرحه می‌گردد و هم مکنیه. این تقسیم‌بندی بعدها به عنوان تقسیم‌بندی معیار در بلاغت عربی کاربرد یافت و پژوهش حاضر نیز همین تقسیم را اساس کار خود قرار داده و بر مبنای آن به نقد کتب بلاغی فارسی می‌پردازد.

۳. استعاره در کتب بلاغی فارسی

۳-۱. کتب بلاغی قدیم

اولین کتاب در زمینه بلاغت به زبان فارسی را رادویانی در نیمه دوم قرن پنجم نوشت. رادویانی نیز همچون نویسندگان ماقبل جرجانی به تعریف استعاره اکتفا می‌کند. وی نمونه‌هایی از استعاره نام می‌برد، ولی تلاشی برای تقسیم‌بندی گونه‌های

استعاره را طبق سنت بلاغت نویسانی که به این مبحث پرداخته‌اند؛ تعریف نموده و در بخش تقسیم باعتبار اقتران طرفین به ملائمت و عدم آن استعاره را به سه قسم: مطلقه - مجردة - مرشحه تقسیم کرده است و مثال‌های کتاب، ابتدا بر اساس نمونه‌هایی از کتاب‌های بلاغت عربی چون «جواهر البلاغه» نقل شده و سپس برای هر یک از آنها نمونه‌هایی از ابیات فارسی نیز ذکر شده است. (رجایی، ۱۳۷۶: ۳۰۳-۳۰۲)

۳-۲-۳. آیین سخن

ذبیح‌الله صفا (۱۳۳۷) در کتاب «آیین سخن»، استعاره را نوعی مجاز می‌داند که شرط آن وجود علاقه مشابَهت است، وی استعاره را به اعتبار طرفین به استعاره تصریحیه و استعاره بالکنایه تقسیم می‌کند. (صفا، ۱۳۳۷: ۵۵) حُسن کتاب وی نسبت به پیشینیان آن است که سعی می‌کند مثال‌ها را از متون ادبی فارسی انتخاب کند. وی به انواع استعاره از نظر ملائمت پرداخته، اما در مثال‌های یاد شده دو نوع مصرّحه مرشّحه و مجردة را در نظر گرفته است. بنابراین به نظر می‌رسد صفا نیز قائل به تقسیم استعاره مکنیه بر اساس ملائمت نیست.

۳-۲-۴. فنون بلاغت و صناعات ادبی

جلال‌الدین همایی در کتاب «فنون بلاغت و صناعات ادبی» (۱۳۶۱) استعاره را به دو دسته تحقیقیه و مکنیه تقسیم بندی نموده و ضمن آن نیز دو زیر مجموعه برای آن قائل شده‌اند، تخیلیه برای مکنیه و مرشّحه برای تصریحیه و نامی از مجردة و مطلقه به میان نیاورده است.

همایی معتقد است: «استعاره عبارت است از آنکه یکی از دو طرف تشبیه را ذکر و طرف دیگر را اراده کرده باشند.» (همایی، ۱۳۷۵: ۲۵۰). و معروف‌ترین اقسام استعاره را دو قسم دانسته است: «معروف‌ترین اقسام استعاره، دو قسم استعاره

کتب پیشین ادعا نمود آق اولی، استعاره را تنها در مفهوم سه دسته مطلقه، مرشّحه و مجردة دیده است.

۳-۲-۲. کتب بلاغی جدید

۳-۲-۱. هنجار گفتار

نصرالله تقوی در کتاب «هنجار گفتار» استعاره را «به اعتبار ذکر ملایم طرفین و عدم آن» منقسم به چهار قسم می‌داند: مطلقه، مجردة، مرشّحه و آنکه استعاره مجردة و مرشّحه جمع شود؛ یعنی ملائم طرفین ذکر شود (تقوی، ۱۳۱۷: ۱۹۰-۱۸۹). وی مثال‌هایی به زبان پارسی از این نوع استعاره در این میان گنجانده و همچنین قرینه‌ها و نوع استعاره را در مثال‌ها توضیح داده و اشاره‌ای به انواع استعاره مکنیه نکرده است.

علت عدم تقسیم بندی استعاره مکنیه به انواع مجردة، مرشّحه و مطلقه در این کتاب و سایر کتاب‌های بلاغی دیگر که ذکر خواهد شد، دو چیز است: دلیل اول آن که در منابع عربی، استعاره به صورت مطلق بر اساس ملائمت به سه نوع تقسیم شده است و بیشتر مثال‌هایی که برای انواع استعاره ذکر گردیده مصرّحه می‌باشد و کمتر مکنیه را دربرمی‌گیرد؛ این مساله، بیانگر شمول این تقسیم‌بندی بر دو نوع استعاره است؛ با این حال، این نکته مورد توجه نویسندگان فارسی قرار نگرفته است؛ بنابراین تقسیم بندی نوع دوم استعاره به انواع سه‌گانه را ذکر نکرده‌اند.

دلیل دوم که قوی‌تر از دلیل اول است و برخی از نویسندگان از جمله «همایی» به آن اشاره کرده‌اند، آن است که اساس استعاره مکنیه بر تخیل است و تقسیم‌بندی استعاره مبتنی بر تخیل که لفظ مشبّه‌به نیز در آن محذوف است، به مجردة و مرشّحه و مطلقه درست نیست.

۳-۲-۲. معالم البلاغه

محمد خلیل رجایی در کتاب «معالم البلاغه»

است و نویسندگان پس از او در این خصوص از او تبعیت نکرده‌اند.

۳-۲-۵. معانی و بیان

جلیل تجلیل در کتاب «معانی و بیان» استعاره مصرّحه را در بحث مصرّحه و مرّشحه تحلیل کرده و وارد تقسیم‌بندی‌های دیگر آن نشده است؛ در واقع به جای تقسیم‌بندی به دو دسته مکنیه و مصرّحه این تقسیم‌بندی را در چهار دسته مصرّحه، مرّشحه و مکنیه و تخیلیّه انجام داده است:

استعاره مصرّحه

تجلیل در تعریف استعاره مصرّحه می‌گوید: «استعاره مصرّحه، آن است که مشبه را از تشبیه حذف کنیم و تنها مشبه به را ذکر نماییم چنانکه از یک جوان بلند بالای خوش هیكل فقط به سرو یا درخت گل اشاره تعبیر کنیم. مانند:

یکی درخت گل اندر میان خانه ماست

که سروهای چمن پیش قامتش پستند
این مثال را نویسنده به عنوان شاهد مثال استعاره مصرّحه ذکر کرده و در توضیح این بیت نوشته: چنانکه از یک جوان بلند بالای خوش هیكل فقط به سرو یا درخت گل (مشبه به) تعبیر کنیم. به نظر می‌رسد تأکید نویسنده روی مصراع اول هست نه دوم. زیرا با احتساب مصراع دوم استعاره، مرّشحه است.

استعاره مرّشحه

وی همچنین در خصوص استعاره مرّشحه می‌گوید: «استعاره مرّشحه آن است که به همراه مشبه‌به لوازم آن نیز ذکر می‌شود و به مناسبات آن مقرون است.» و برای آن چند مثال ذکر کرده که به نقد دو مورد از آن می‌پردازیم:

بنزدیک لهاک و فرشیدودر

پر از غم دل و لب پر از باد سرد

(تجلیل، ۱۳۷۶: ۶۴)

تحقیقیه و استعاره مکنیه است» (همان: ۲۵۰). در استعاره مکنیه لازم است که چیزی از لوازم مشبه به [مستعار منه] را در کلام بیاورند و آن را به مشبه (مستعارله) نسبت دهند؛ اثبات لوازم مشبه‌به را برای مشبه استعاره تخیلیّه می‌گویند» (همایی، ۱۳۸۴: ۱۸۳). وی در خصوص فرق بین تخیلیّه و مرّشحه می‌نویسد: تخیلیّه با مکنیه و مرّشحه با مصرّحه همه‌جا همراه است. همایی همچنین بر آن است که اقسام مرّشحه و مجردّه و مطلقه به نوع استعاره مصرّحه مربوط است. اما در استعاره مکنیه که مشبه‌به در لفظ نیست فقط استعاره تخیلیّه را داریم که همه جا با مکنیه ملازمت دارد و استعاره مجردّه و مطلقه اصلاً در مکنیه مورد ندارد. نکته دیگری که همایی به آن اشاره می‌کند این است که تجرید و ترشیح بعد از آنست که اساس استعاره و ارکان آن با قرینه کامل شده باشد و بدین سبب نمی‌توان قرینه استعاره تصریحیه را تجرید و قرینه مکنیه را ترشیح بگوئیم. اگر چیزی بعد از قرینه آمد ترشیح و تجرید است (همایی، ۱۳۸۴: ۱۸۱/۱۸۸).

ملازمت استعاره مکنیه با تخییل، امری بدیهی است که ابتدا توسط سکاکی مطرح شد و بعدها توسط ادیبان دیگری مورد تأیید قرار گرفت؛ ولی لزوم همراهی استعاره مصرّحه با ترشیح، امری است که تنها توسط همایی مطرح شده و نویسندگان قبل و بعد از وی به این مسأله نپرداخته‌اند. به نظر می‌رسد وی ملازمت استعاره با ترشیح را بدین سبب ضروری می‌داند که این نوع استعاره در تناسی مشبه، به غایت خود می‌رسد و قوی‌ترین نوع استعاره است. در حقیقت، وی در استعاره مصرّحه فقط قوی‌ترین نوع آن را صحیح می‌شمارد و دو نوع دیگر را در زمره استعاره نمی‌داند و از این رو حتی از ذکر آن‌ها خودداری می‌کند؛ البته این دیدگاه، منحصر به شخص همایی

ترکیب «رهزن دهر»، اضافه تشبیهی است که نویسنده به اشتباه آن را استعاره مکنیه خوانده است. سپس در موضعی دیگر می‌گوید: «در آیه زیر از قرآن کریم، کلمه «اشتراء» که به معنای خرید و فروش است در مفهوم معاوضه و مبادله و اختیار به کار رفته است. لکن سود و ربح که از مناسبات «اشتراء» است ذکر گردیده است و این استعاره مکنیه خواهد بود. «اولنک الذین اشترؤا الضلالة بالهدی فما ربحت تجارتهم» (بقره/۱۶) (تجلیل، ۱۳۷۶: ۶۶).

نویسنده در خصوص استعاره لفظ «اشتراء» از مفهوم «معاوضه» تحلیلی درست ارائه داده؛ ولی آن را به اشتباه مکنیه خوانده است. با توجه به اینکه «معاوضه» به «اشتراء» تشبیه شده و مشبه به نیز ذکر شده، استعاره مصرّحه و از نوع «تبعیه» است. در این آیه، یک استعاره مکنیه نیز وجود دارد که قرینه استعاره تبعیه است؛ بدین صورت که «ضلاله» به یک کالا تشبیه شده و «اشتراء» که از لوازم آن است، ذکر شده است.

همانطور که پیداست، وجود کلمات «سود و ربح» تأثیری در تشکیل هیچ یک از دو نوع استعاره ندارد؛ ولی با توجه به تناسبی که با اشتراء دارد، موجب ترشیح در استعاره می‌شود، در نتیجه، برداشت نویسنده مبنی بر اینکه «سود» و «ربح» - از مناسبات اشتراء - دلالت بر مکنیه بودن استعاره دارد، درست نیست.

۳-۲-۶. بیان

شمیسا در کتاب بیان می‌گوید: «استعاره در واقع به کار بردن یک واژه به جای واژه دیگر به علاقه مشابهت و وجود قرینه است یا تشبیهی است که از آن فقط مشبه به جا مانده باشد (شمیسا، ۱۳۷۰: ۱۴۱).

با این تعریف ارائه شده درمی‌یابیم که شمیسا همانطور که در ادامه ذکر می‌کند استعاره مکنیه را

در خصوص دیدگاه تجلیل در استعاره مرشّحه باید این نکته را مد نظر داشت که هر صفتی که همراه و متناسب با مشبه به باشد لزوماً ترشیح نیست؛ زیرا ممکن است جزیی از مستعار منه باشد. مثلاً در عبارت «باد سرد» این ترکیب، استعاره از غم و اندوه است و جدا کردن سرد از باد به اصل استعاره ضربه وارد و آن را از ساخت استعاری معنادار خارج می‌کند؛ چراکه «باد» به تنهایی دلالت بر اندوه ندارد؛ بنابراین نمی‌توان «سرد» را که خود، جزیی از مستعار منه است ملائم مستعار منه به شمار آورد و همینگونه است در خصوص سایر واژگانی که به عنوان صفت، حال، یا مضاف الیه به قصد تکمیل معنای مستعارمنه برای دلالت احسن بر مستعارله همراه می‌شوند. باید به این نکته توجه کرد که ترشیح تنها زمانی اتفاق می‌افتد که مستعارمنه، - بدون صفت و مشابهات آن - بر معنای مستعار له دلالت کند، سپس واژگان و یا جملاتی در تناسب با آن بیان شود. ولی در صورتی که دلالت مستعار منه بر معنای مستعارله تنها با وجود یک صفت یا مضاف الیه و.. ممکن باشد (مانند باد سرد) آن وصف، جزیی از بدنه مستعار منه به شمار می‌آید و نه ملائم آن، و به همین دلیل از دایره ترشیح خارج است.

وی در مورد استعاره مطلقه و مجردة سخنی نگفته است.

استعاره مکنیه

تجلیل در تعریف استعاره مکنیه می‌گوید: در استعاره مکنیه مشبه به حذف می‌شود و جای خود را به یک یا چند تا از مناسبات و اوصاف خود می‌دهد و سپس نمونه‌هایی برای استعاره مکنیه ذکر می‌کند که برخی از آنها جای درنگ دارد. از جمله: رهزن دهر نخفته است مشو ایمن از او

اگر امروز نبرده است که فردا ببرد

(همان، ۶۵)

نوعی استعاره نمی‌داند و معتقد است قدما یک مورد دیگر از صور خیال را هم به غلط استعاره نام گذاشته‌اند، که مقصود وی استعاره مکنیه است. از این رو در تقسیم‌بندی استعاره به اعتبار ملائمت آن، مکنیه را کناری می‌نهد و استعاره مصرحه را به سه دسته تقسیم می‌کند: استعاره مصرحه مجرد، استعاره مصرحه مرشحه و استعاره مصرحه مطلقه.

استعاره مصرحه مجرد

وی معتقد است در استعاره مجرد، مشابه همیشه حسی است. او در خصوص استعاره مصرحه مجرد فرمول: مشبه به + یکی از صفات (ملائمت) را ارائه می‌کند و می‌گوید: استعاره مصرحه مجرد آن است که در کلام، مشابه به یکی از ملائمت (قرائن) مشبه (مستعاره) همراه باشد. در مثال سرو چمان، چمیدن از صفات مربوط به مشبه محذوف (معشوق بلند قد) است. به این گونه استعاره، مجرد گفته‌اند یعنی خالی (مجرد) از اغراق.

«سرو چمان من چرا میل چمن نمی‌کند»

در این مثال قرینه همان ملائم مشبه است، از لفظ چمان متوجه می‌شویم که اولاً سرو در معنای خود به کار نرفته است و ثانیاً مراد از آن انسان است. لفظ مستعار که همان مستعار منه است سرو است.

به شهر شما شیر و ببر و پلنگ سواره درآیند
هر سه به جنگ؟

شیر و ببر و پلنگ هر یک استعاره از پهلوانان هستند و سواره و جنگ که از ملائمت مشبه هستند حکم قرینه را دارند. (شمیسا، ۱۳۷۰: ۱۴۶-۱۴۷).

شمیسا در تعریف استعاره مصرحه مجرد دچار لغزش‌هایی شده است که قابل بررسی است.

اول آنکه گفته است: «در استعاره مصرحه، مشبه به همیشه حسی است»، حال آنکه نمونه‌های بسیاری

از مشبهه عقلی در صورت‌های ساده و یا عالی استعاره مصرحه وجود دارد که این نظر را نقض می‌کند؛ از آن جمله می‌توان به این مثال‌ها اشاره کرد:

استعاره معقول برای محسوس با جامع عقلی؛ مانند: «إِنَّا لَمَّا طَغَى الْمَاءُ حَمَلْنَاكُمْ فِي الْجَارِيَةِ» (الحاقه ۱۱/۱) در این آیه، مستعار منه طغیان است و عقلی است و مستعار له، فزونی آب و حسی است. و استعاره معقول از معقول مانند: «مَنْ بَعَثْنَا مِنْ مَرْقَدَانَا» (یس / ۵۲) که رقاد (= خواب) را استعاره از مرگ است و مرگ و خواب هر دو عقلی هستند.

دیگر آنکه فرمول استعاره مصرحه مجرد را اینگونه تعریف کرده است: «مشبه به + یکی از صفات (ملائمت) مشبه». در صورتی که می‌دانیم برای تشکیل استعاره مصرحه، وجود چند جزء واجب است و در صورت نبود یکی از اجزاء استعاره شکل نمی‌گیرد. اول مشبه (مستعار له) که محذوف است و طبیعتاً عدم اشاره به آن در فرمول مذکور خالی از عیب است. دوم: مشبه به (مستعار منه) که ذکر آن لازم است. سوم، قرینه صارفه است که نقش بسیار مهمی در شکل‌گیری استعاره دارد. وجود این اجزاء سه‌گانه از لوازم ضروری شکل‌گیری استعاره است و حذف هر یک مساوی از بین رفتن ساختار استعاره است. نکته، این است که این عنصر در فرمول ذکر نشده و به جای آن واژه «ملائم» آمده است. از آنجایی که قطعاً «شمیسا» به اهمیت وجود قرینه واقف بوده، آن را نادیده نیانگاشته؛ بلکه، با توجه به آنچه خود صراحتاً در مثال‌های بعد بدان اشاره می‌کند، قرینه را با ملائم یکی پنداشته است! چنانچه در مثال «سرو چمان» قرینه «چمان» را تجرید به شمار آورده و از این مهم غفلت ورزیده که وجود قرینه در صورت‌بندی استعاره واجب و وجود ملائم یک امر جایز و از اختیارات نویسنده یا شاعر است، حال چگونه می‌توان این دو را یکی دانست؟

دیگر این که گفته‌اند استعاره مطلقه، استعاره‌یی است که در آن هیچکدام از ملائمت‌ها مشبه یا مشبه به نباشد. به نظر نمی‌رسد که این تعریف صحیح باشد، زیرا در این صورت قرینه‌یی برای استعمال لغت در معنای ما غیر وضع له در دست نخواهد بود، مثلاً اگر بگوییم شیری را دیدم، نمیتوان مدعی شد که شیر استعاره است، مگر این که قرینه‌ی بی‌اوریم: شیری را در جبهه دیدم، در همه مثال‌هایی که در این مورد در کتاب‌های سنتی زده‌اند جای تأمل دارد (شمیسا، ۱۳۷۰: ۱۴۹).

منشأ این سخن، همان اعتقادی است که شمیسا در یکی دانستن قرینه و ملائم دارد؛ وی از آنجایی که قرینه و ملائم را یکی می‌داند، حذف ملائم را مخل ساختار استعاره می‌پندارد، در صورتی که بلاغیون سنتی خود به این مهم وقوف داشته و اشتباهی در تعریف استعاره مطلقه مرتکب نشده‌اند.

استعاره مکنیه

شمیسا ضمن تکرار فرمول‌های ذکر شده، معتقد است: در همه انواع استعاره با مشبه به، سروکار داریم جز در این نوع اخیر که مشبه ذکر می‌شود، پس ساختمان استعاره نوع دوم اساساً مطابق الگوی سایر استعاره‌ها نیست؛ علاوه بر این، استعاره، استعمال لفظ در معنای غیر ما وضع له به علاقه مشابَهت است حال آنکه در مثال «دست روزگار او را ادب کرد» روزگار در معنای اصلی خود به کار رفته است و مراد از دست در اینجا قدرت و عمل است که آن هم مجاز به علاقه‌ی سبب و مسبب است نه مشابَهت. پس دست روزگار در حقیقت اضافه مجازی است و اطلاق استعاره بر آن صحیح نیست.

همانطور که بر اساس تعریفی که شمیسا از استعاره ارائه شد (شمیسا، ۱۳۷۰: ۱۴۱) می‌توان دریافت، دیدگاه شمیسا نسبت به استعاره مکنیه، دیدگاهی متفاوت است، بدین صورت که مکنیه را

وی در مثال‌های بعدی گفته است: «قرینه که همان ملائم مشبه است...» ذکر این نکته ضروری است که قرینه در استعاره مصرّحه همیشه متناسب با مشبه و در استعاره مکنیه همیشه متناسب با مشبه به (مستعار منه) است، اگر این ادعای خطا که قرینه همان ملائم است را درست بپنداریم، باید اینگونه نتیجه بگیریم که تمامی استعاره‌های مصرّحه از اساس مجرد و تمامی استعاره‌های مکنیه از اساس مرّشحه‌اند و از آنجایی که ترشیح قوی‌تر از تجرید است پس تمامی استعاره‌های مکنیه - بدون در نظر گرفتن ملائمت - از تمامی استعاره‌های مصرّحه قوی‌تر است! حال آنکه این ادعا را با مثال‌های متعدد می‌توان رد کرد.

استعاره مصرّحه مرّشحه

شمیسا، استعاره مصرّحه مرّشحه را نیز با فرمول: مشبه به + یکی از ملائمت‌ها مشبه به نشان می‌دهد و سپس به این نکته اشاره می‌کند که در استعاره مرّشحه برخلاف مجرد، قرینه و ملائم یکی نیستند و قرائن ضعیف یا ظریف و به هر حال غیر آشکار هستند، از این رو استعاره مرّشحه به سمبل نزدیک می‌شود که در آن معنای اصلی لغت هم ملحوظ است (شمیسا، ۱۳۷۰: ۱۴۷).

حال این پرسش پیش می‌آید که چگونه ملائم که امری جایز است، یک بار با قرینه - که وجودش در ساختار استعاره واجب است - یکی است و یک بار از آن جداست؟ علت این تناقض و یکی دانستن قرینه و ملائم در استعاره مجرد و تفکیک آن دو در استعاره مرّشحه چیست؟ این سؤالی است که در کتاب شمیسا پاسخی بدان داده نشده و نویسندگان نیز پاسخی برای آن نیافته‌اند.

استعاره مصرّحه مطلقه

در کتب سنتی استعاره مطلقه را دو نوع تعریف کرده‌اند: یکی آن که در سطور گذشته خواندید و

۳-۲-۷. بیان، زیباشناسی سخن پارسی

دکتر میرجلال‌الدین کزازی در کتاب «بیان، زیباشناسی سخن پارسی» استعاره مصرّحه (آشکار) را به سه نوع: «استعاره پیراسته (مجرده)، استعاره پرورده (مرشّحه) و استعاره رها (مطلقه) تقسیم بندی کرده و همچون سایر نویسندگان کتب بلاغی هیچ گونه تقسیم‌بندی برای استعاره پنهان (مکنیه) انجام نداده و نکته جدیدی به تقسیم‌بندی‌های پیشین نیفزوده است. (کزازی، ۱۳۶۸)

مهمترین مشکلی که خوانندگان این کتاب با آن مواجهند آن است که سختی زبان کتاب، که به فارسی سرّه نوشته شده است، خواننده را چنان درگیر فهم واژگان جدید می‌کند که از هدف اصلی کتاب که فراگیری علم بلاغت است، دور نگاه می‌دارد.

۳-۲-۸. معانی و بیان

در کتاب معانی و بیان اشرف‌زاده و علوی مقدم از انواع استعاره مصرّحه بر اساس ملائمت، تنها به یک نوع مرشّحه اکفا شده و استعاره مکنیه نیز تقسیم‌بندی نشده است. ضمن اینکه، اساس در استعاره مکنیه نیز انسان‌وارگی و جاندارانگاری دانسته شده است (علوی مقدم و اشرف‌زاده، ۱۳۸۷: ۱۱۸-۱۲۱). این، تعریفی اشتباه است و شواهد بسیاری بر عدم صحت این مدعا موجود است.

۳-۲-۹. روش گفتار علم البلاغه در فن معانی،

بیان، بدیع

زاهدی در بخش اقسام استعاره مفرد، استعاره را به اعتبار ذکر طرفین بر سه گونه مصرّحه، مکنیه و تخیلیه تقسیم می‌کند و تعریفی طبق تعریف قدماء از آن ارائه می‌دهد. وی همچنین استعاره باعتبار ذکر ملائم هر یک از طرفین را بر چهار قسم مجرّده، مرشّحه مطلقه و مخلوطه تقسیم می‌کند و در شرح استعاره مجرّده می‌گوید: استعاره مجرّده آنست که از ملایمات مستعارله در آن ذکر شود،

خارج از تعریف استعاره برمی‌شمارد و بر این اعتقاد است که می‌توان این نوع را، تصویری شاعرانه دانست و بر همین اساس از تقسیم‌بندی آن بر اساس ملائمت خودداری کرد.

علت اینکه شمیسا، استعاره مکنیه را استعاره نمی‌داند، آن است که به ظرافت دریافته در بسیاری از انواع این استعاره، قائل شدن به مشبهه محذوف، مغایر با غرض شاعر یا نویسنده است و به همین دلیل بر آن، نام تصویر شاعرانه نهاده است. بلاغت-دانان سنتی بین تصویر شاعرانه و استعاره مکنیه گاه بدین صورت تمایز قائل شده‌اند که آن را اسناد مجازی نامیده‌اند. اما عموماً هر دو نوع را استعاره مکنیه خوانده‌اند، همچنانکه شمیسا هر دو نوع را تصویر شاعرانه نامیده است؛ اما تفاوت این دو چیست؟ در استعاره مکنیه، همانطور که معلوم ادیبان است، مقصود شاعر، ارائه تصویری از یک مشبهه است که لفظ آن در جمله ذکر نمی‌شود، ولی با لوازم مذکور قابل فهم است؛ مانند استعاره در این مصرع: «عشق او در جان ما کاریده‌اند»

تفسیر این مصرع، به اینکه عشق به نهالی تشبیه شده و کاشتن به عنوان لازمه‌ی آن، ذکر شده؛ مورد اتفاق همه ادیبان است و این نوع، استعاره مکنیه نام دارد؛ اما مقصود، از «تصویر شاعرانه» تصویری است که شاعر یا نویسنده به واسطه آن، چیزی که حس می‌کند و حالتی که تجربه یا لمس می‌کند را نشان می‌دهد. برای مثال، در عبارت «به ایوان می‌روم و انگشتم را بر پوست کشیده شب می‌کشم» غرض شاعر، فقط بیان احساسی است که از لمس امتداد و کشیدگی شب بی‌روزن دارد. وی هرگز نخواسته، شب را به جاندار تشبیه کند که پوستی دارد! که چنین برداشتی اگر به شاعر نسبت داده شود از ارزش شعر و ادبیت آن، بسیار می‌کاهد. این، همان موردی است که شمیسا به درستی از اطلاق نام استعاره بر آن ابا دارد.

گذاشته است.

۳-۲-۱۰. بلاغت فارسی (معانی و بیان)

احمد گلی در کتاب بلاغت خود، استعاره را در سه نوع مجرده، مرشحه، مطلقه تقسیم بندی کرده و برای هر یک شاهد مثال‌هایی ذکر کرده است که تا حد زیادی قابل قبول است. نکته قابل توجه آن است که وی در تالیف این کتاب به سایر کتاب‌های بلاغی که پیشتر نوشته شده، نظر داشته و دیدگاه‌های آنان را نیز ذکر کرده است. برای مثال، به نقل دیدگاه شمیسا در مورد یکی بودن قرینه و ملائم می‌پردازد ولی اشکال کار آنجاست که هیچ سخنی دال بر رد یا تایید آن دیدگاه‌ها بر زبان نمی‌آورد (گلی، ۱۳۹۹: ۱۵۶-۱۵۷). در مجموع می‌توان گفت: این کتاب در مبحث استعاره، بهتر و دقیق‌تر از سایر کتاب‌های همانند خود عمل کرده است؛ هرچند، نویسنده، گاه اشتباهاتی - هر چند کوچک - در شرح شاهد مثال‌ها داشته است؛ چنانکه در ذیل استعاره مرشحه آمده:

به لاله تخته گل را تراشید

به لؤلؤ گوشه مه را خراشید

لاله، استعاره از انگشتان حنا کرده و گل، استعاره از صورت است. در مصرع دوم، لؤلؤ و مه استعاره از اشک و چهره است و استعاره‌ها یکدیگر را می‌پرورند (همان: ۱۵۵) نویسنده، بر این باور است که هریک از استعاره‌ها ترشیح برای سایر استعاره‌هاست؛ حال آنکه هیچ ارتباطی بین واژگان لؤلؤ و مه با گل و لاله وجود ندارد. جز اینکه مقصود نویسنده را محصور بر مصراع اول بدانیم و گل و لاله را ترشیح برای یکدیگر در نظر بگیریم.

۳-۲-۱۱. صور خیال در شعر فارسی

نگاهی به کتاب‌های بلاغی معاصر به خوبی آشفتگی در تعریف و تقسیم‌بندی اقسام استعاره را نشان می‌دهد، مسأله‌ای که شفیع کدکنی نیز بدان اشاره کرده

چنانکه در سوره نحل می‌فرماید: «فَأَذَاقَهَا اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ» (نحل / ۱۱۲) اذاقه و چشانیدن از ملایمات طعام و حالت گرسنگی است نه از لوازم لباس و لذا این‌را استعاره تخیلیه نیز می‌توان گفت. سخن نویسنده، در این بخش جای تأمل دارد، در صورتی که استعاره مصرّحه باشد، احساسی که هنگام گرسنگی و ترس به انسان دست می‌دهد با وجه شبه پوشاندگی به لباس تشبیه شده و اذاقه از ملائمت مشبه و در نتیجه استعاره مجرده است. ولی ارتباط آن با تخیل چیست؟ در این آیه تنها به یک شکل می‌توان وجود استعاره تخیلیه را توجیه کرد و آن، بدین صورت است که احساسی که هنگام درد و رنج انسان را فرا می‌گیرد به احساس ناشی از خوردن غذای بد تشبیه شده و اذاقه به نسبت استعاره مکنیه، تخیل است (هاشمی، ۱۳۷۹: ۲۷۲)؛ ولی این‌که استعاره را مصرّحه مجرّده و در عین حال اذاقه را تخیل بنامیم غیرممکن است و نویسنده در فهم این استعاره دچار اشتباه شده است!

زاهدی در تقسیم بندی انواع استعاره بر اساس ملائم، یک نوع به نام استعاره مخلوطه افزوده، و مخلوطه آنست که از ملایمات هر دو طرف در آن موجود باشد، چنانکه زهیر بن ابی سلمی گوید:

لدى اسد شاکی السلاح مقذف

له لبد اظفاره لم تقلم^۲

او توضیح می‌دهد: استعاره مخلوطه در قوه، مطلقه است. چون اعتبار ترشیح و تجرید بعد از اتمام استعاره با قرینه آنست، چه آنکه قرینه در حالیه یا مقالیه باشد، پس هرگاه ترشیح و تجرید در یک استعاره فراهم آیند آن دو قرینه در معنا با هم تعارض نموده ساقط می‌گردند و استعاره به صورت مطلقه خواهد آمد (زاهدی، ۱۳۴۶: ۲۷۶).

وی با این تسمیه جدید، بین استعاره‌ای که ملائم هر دو طرف در آن ذکر شده و استعاره‌ای که ملائم هیچ یک از طرفین در آن ذکر نشده، فرق

و استعاره را یکی از پریشان‌ترین تعریف‌ها در کتب بلاغت دانسته است (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۵: ۱۰۷). شفیعی علاوه بر اشکال بر تعریف استعاره در کتب معاصر، بر نظر بعضی از بلاغیون متقدم انتقاداتی وارد می‌کند و می‌گوید: «در باب استعاره و صورت‌های گوناگون آن در کتب بلاغت بحث‌ها و نکته‌ها آورده‌اند و از دیدگاه‌های مختلف استعاره را تقسیم‌بندی کرده‌اند، این تقسیم‌بندی‌ها مثل تقسیم بندی‌های تشبیه اگرچه برای تبیین و نشان دادن انواع استعاره و شکل‌های ممکن بیان استعاری، به جای خود ارزشمند است، اما هیچ کمکی برای گسترش صورخیال شاعرانه انجام نمی‌دهد و یا قداما از این کار بهره کافی بر نداشته‌اند. شاید علت اصلی این امر، این باشد که در طرز تفکر قدما، توجه به وظیفه و نقش هر چیز، چندان اهمیت نداشته که بحث درباره شاخه‌ها و صورت‌های آن. در باب هر یک از مباحث ادب و شعر که داخل تحقیق و جستجو شده‌اند، بی‌آنکه دقیقاً میزان اهمیت و ارزش آن چیز را بررسی کنند» (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۵: ۱۱۴). ولی در نهایت در کتاب شفیعی نیز راهکاری برای خروج از این آشفتگی‌ها ارائه نشده است.

نتیجه‌گیری

بیان، در کنار معانی و بدیع، جزئی از سه‌گانه‌ای است که علم بلاغت را تشکیل می‌دهد و مباحثی چون مجاز و استعاره و کنایه را پوشش می‌دهد. از آنجا که این علم، ریشه‌ای اصالتاً عربی دارد و با ترجمه به زبان فارسی انتقال یافته، تلاش‌هایی از جانب ادیبان فارسی‌زبان برای تطبیق مباحث بلاغی بر ادبیات فارسی انجام گرفته است، اما نویسندگان در انتقال این مباحث چندگانه عمل کرده‌اند که موجب آشفتگی برخی مباحث بیانی از جمله موضوع بحث حاضر یعنی استعاره شده است.

از جمله اشکالات وارد بر کتاب‌های بلاغت فارسی این است که در تقسیم‌بندی استعاره بر

اساس ملائمتات، استعاره مکنیه را نادیده گرفته و استعاره مصرّحه را بر اساس ملائمتات به سه یا چهار قسم دسته‌بندی کرده‌اند. یکی از علل این امر، آن است که در کتاب‌های بلاغی عربی این مسأله تفکیک نشده و به صورت کلی از تقسیم استعاره به سه جزء مجرد، مرّشحه و مطلقه سخن به میان رفته است؛ همچنین بیشتر مثالها در این قسم، از استعاره مصرّحه است. این مسأله، موجب اشتباه برخی بلاغت دانان فارسی شده است، چنانکه در تقسیم بندی استعاره بر مبنای ملائمتات، استعاره مکنیه را نادیده گرفته‌اند. برخی چون همایی نیز با این استدلال که استعاره مبتنی بر تخیل است و بنابراین نیازی به تقسیم‌بندی به انواع سه‌گانه ندارد، آن را پذیرفته‌اند؛ از سوی دیگر، بیشتر نویسندگان کتاب‌های بلاغت معاصر، نتوانستند از قید و بند مثال‌های عربی خارج شوند و برای اقسام استعاره شاهد مثال‌هایی فارسی بیابند؛ حتی زمانی که دست به بکارگیری مثال‌های فارسی زدند، در تحلیل آن دچار اشتباهاتی شده‌اند که این امر نشان می‌دهد این نویسندگان به نکات و ظرایف موجود در مبحث استعاره تسلط کافی نداشته و نتوانسته‌اند آن را در فارسی همسان سازی کنند. چنانکه «تجلیل» در تحلیل استعاره مکنیه دچار اشتباه شده و حتی در مثالی، اضافه تشبیهی را مکنیه خوانده است یا «شمیسا» مشبه‌به را در استعاره مصرّحه، همواره «حسی» دانسته و قرینه را که جزئی از لوازم استعاره است با ملائم که جزئی اختیاری و خارج از ساختمان استعاره است یکی دانسته و در همین راستا در تعریف قداما از استعاره مطلقه - مبنی بر اینکه هیچکدام از ملائمتات دو طرف در جمله ذکر نشود - را اشتباه خوانده است، در صورتی که این تخطئه نه متوجه تعاریف قداما از استعاره مطلقه بلکه متوجه خود نویسنده است که تمایزی میان قرینه و ملائم قائل نشده است و یا «کزازی» که در

مستعار له و مستعار منه فمتی عقبه بصفات أو تفریع کلام ملائم للمستعار له سمیت مجردة و متی عقبه بصفات أو تفریع کلام ملائم للمستعار منه سمیت مرشحه، مثال ها فی التجرید ان تقول ساورت اسدا شاکی السلاح طویل القناه صقیل العضب و حاورت بحر اما اکثر علومه و ما أجمعه للحقائق و ما أوقفه علی الدقائق» (سکاکي، بی تا: ۱۶۳).

۲. نزد مردی که در شجاعت مانند شیر است، و اسلحه وی کامل و جنگ آزموده می باشد، و بال ها و موهایی ریخته بر شانه دارد، ناخن های او کوتاه نشده است.

منابع

قرآن کریم.

ابن قتیبه (۱۹۷۳م). *تأویل مشکل القرآن*. تحقیق احمد صقر. قاهره: دار التراث.

ابن معتر، عبدالله (۱۹۳۵م). *البدیع*. نشر و تعلیق المقدمه و الفهارس علیه اغنا صیوس کراتشوفسکی عضو اکادمیه العلوم فی لنینگراد.

اشرف زاده، رضا؛ علوی مقدم، محمد (۱۳۸۷). *معانی و بیان*. چاپ هشتم. تهران: انتشارات سمت.

آق اولی. عبدالحسین ناشر حسام العلماء (۱۳۷۳). *درر الأدب در فن معانی، بیان و بدیع*. چاپ سوم. انتشارات هجرت.

براتی، مرتضی (۱۳۹۷). «طبقه بندی استعاره از دیدگاه جرجانی» *دو فصلنامه زبان و ادبیات فارسی*. سال ۲۶. شماره ۸۴. صص ۷-۲۹.

تجلیل، جلیل (۱۳۷۶). *معانی و بیان*. چاپ هشتم. مرکز نشر دانشگاهی.

تفتازانی، سعدالدین مسعود بن عمر (۲۰۰۷م). *المطول شرح تلخیص مفتاح العلوم*. الطبعة الثانیة. بیروت: دارالکتب العلمیه.

تقوی، نصرالله (۱۳۱۷). *هنجار گفتار (در فن معانی و بیان و بدیع)*. تهران: چاپخانه مجلس.

جاحظ (بی تا). *الحيوان*. بیروت: دارالفکر.

_____ (۱۹۶۰م) *البیان و التبیان*. شرح عبدالسلام هارون. القاهره: مکتبه الخانجی.

جرجانی، علی بن عبدالعزیز (۲۰۰۶م). *الوساطه بین المتنبي و خصومه*. تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم و علی محمد البجاوی. بیروت: المکتبه العصریه.

جرجانی، عبدالقاهر (۱۳۶۸). *دلائل الإعجاز*. ترجمه سیدمحمد رادمش. مشهد: آستان قدس رضوی.

_____ (۱۳۷۴). *اسرار البلاغه*. ترجمه جلیل تجلیل.

مبحث استعاره، به تقسیم بندی های سنتی وفادار مانده است، از زبانی برای نوشتار استفاده کرده که خواننده را درگیر فهم معنای مفردات می کند و از غرض اصلی باز می دارد.

البته شمیسا و زاهدی دست به ابداع زده و نام های جدیدی برای برخی انواع پیشنهاد داده اند، مانند: انتخاب نام تصویر شاعرانه برای مواردی که از نظر معنایی، اطلاق نام استعاره مکنیه بر آن صحیح نیست؛ و یا اطلاق نام «مخلوطه» بر استعاره ای که ملایمات هر دو طرف در آن موجود است، تا میان آن و «مطلقه» - که ملایمات هیچ یک از طرفین در آن نیست - فرقی ایجاد شود.

همه این اظهارنظرهای متفاوت و تقسیم بندی های چندگانه در باب استعاره نشانگر تلاش هایی است که در فارسی سازی فن استعاره انجام شده، ولی به صورت کامل موفق عمل نکرده است؛ البته با تدقیق در تقسیم بندی های قدما و ابداعاتی که برخی از ادیبان در در این زمینه به خرج داده اند، یعنی با نگاه به بلاغت سنتی و جمع آن با دیدگاه های معاصر می توان به یک تقسیم بندی واحد برای استعاره در زبان فارسی دست یافت. با همین نگاه برای استعاره بر مبنای ملایمات، این تقسیم بندی پیشنهاد می شود: استعاره مصرحه و مکنیه هر دو شامل انواع (مجرده، مرشحه، مطلقه و مخلوطه) هستند و برخی از صورت های استعاره مکنیه که از لحاظ معنایی مشابه محذوف را نمی طلبد، نوعی اسناد مجازی است که آن را تصویر شاعرانه می نامیم.

پی نوشت ها

۱. «القسم السابع و القسم الثامن فی تجرید الاستعاره و ترشیحها* اعلم ان الاستعاره فی نحو عندی أسد اذا لم تعقب بصفات أو تفریع کلام لا تكون مجردة و لا مرشحه و انما يلحقها التجرید أو الترشیح اذا عقبه بذالك ثم ان الضابط هناک أصل واحد و هو أنك قد عرفت ان الاستعاره لا بدلها من

- تهران: دانشگاه تهران.
- رادویانی محمد بن عمر (۱۳۳۹). ترجمان البلاغه. تصنیف. چاپخانه محمدعلی فردین.
- رازی، فخرالدین (۱۹۸۵). *نهایه الإعجاز فی درایه الاعجاز*. تحقیق و درسه الدكتور بکدی شیخ امین. بیروت: دار العلم للملایین.
- رازی، شمس الدین محمد بن قیس (۱۳۸۸). *المعجم فی معاییر اشعار العجم*. تصحیح سیروس شمیسا. چاپ اول. نشر علم.
- رجایی، محمدخلیل (۱۳۷۶). *معالم البلاغه در علم (معانی و بیان و بدیع)*. چاپ چهارم. دانشگاه شیراز.
- رضایی جمکرانی، احمد (۱۳۹۸). «بررسی، تحلیل و نقد طبقه‌بندی استعاره در آثار بلاغی». *کهن‌نامه ادب پارسی*. دوره ۱۰. شماره ۲. شماره پیاپی ۲۹. صص ۱-۳۰.
- رضایی، احمد (۱۳۹۸). «بررسی، تحلیل و نقد تطور تعریف استعاره در آثار بلاغی غربی و فارسی». *مجله فنون ادبی*. سال ۱۱. شماره ۱. پیاپی ۲۶. صص ۶۳-۷۲.
- زاهدی، زین‌الدین (جعفر) (۱۳۴۶). *روش گفتار علم البلاغه در فن معانی، بیان، بدیع*. دانشگاه مشهد.
- سکاکی، یوسف بن ابی بکر (بی‌تا). *مفتاح العلوم*. به کوشش عبدالحمید هنداوای. بیروت: دارالکتب العلمیه.
- شفیعون، سعید؛ میرمحمدی، سیدوحید (۱۳۹۸). «پیشنهادهایی برای سامان دهی تشریح تعاریف استعاره و تقسیماتش در بلاغت فارسی». *کهن‌نامه ادب پارسی*. سال ۱۰. شماره ۲. صص ۱-۳۰.
- شفیعی کدکنی، محمد (۱۳۷۵). *صور خیال در شعر فارسی*. تحقیق انتقادی در تطور ایماژهای شعر پارسی و سیر نظریه بلاغت در اسلام و ایران. چاپ ششم.
- شمیسا، سیروس (۱۳۷۰). *بیان*. چاپ اول. تهران: فردوس.
- صفا، ذبیح‌الله (۱۳۳۷). *آیین سخن مختصری در معانی و بیان فارسی*. چاپ سوم. تهران: چاپخانه دانشگاه.
- عباسپور، علی‌اکبر (۱۳۹۲). «انواع استعاره از دیدگاه عبدالقاهر و بلاغت‌دانان برجسته بعد از او: زمخشری، خطیب قزوینی و تفتازانی». *نشریه مطالعات تاریخی قرآن و حدیث*. شماره ۵۴. صص ۱۰۳-۱۳۲.
- عسکری، ابی هلال الحسن بن عبدا... (۱۳۷۱-۱۹۵۲). *الصناعتین الكتابه و الشعر*. تحقیق علی محمد البجاوی محمد ابوالفضل ابراهیم. الطبعة الاولى. دار الاحیاء الکتب العربیه.
- قبادی‌کیا، علی؛ رحیمی، مهدی (۱۳۹۴). «سیری در استعاره و انواع آن در مهم‌ترین کتب بلاغی». *همایش انجمن ترویج زبان و ادبیات فارسی*. دوره ۱۰. صص ۱-۱۲.
- قزوینی، خطیب (۱۳۸۸). *ترجمه تلخیص المفتاح*. ترجمه احمد امینی. چاپ اول. انتشارات کالج علمی.
- قزوینی، امام الخطیب (۱۴۲۰/۱۹۹۹م). *الایضاح فی علوم البلاغه*. مراجعه الدكتور محمد السعدی فرهود. شرح و تعلیق و تنقیح و تحقیق الدكتور محمد عبدالنعیم خفاجی. الدكتور عبدالعزیز شرق. الجزء الاول. بیروت: دار الکتب اللبنانی.
- قیروانی، حسن بن رشیق (۱۹۸۱) *العمدة فی محاسن الشعر وآدابه*. محقق محمد محیی‌الدین عبد الحمید. الطبعة الخامسة. دار الجیل.
- کزازی، میرجلال‌الدین (۱۳۶۸). *بیان: زیباشناسی سخن فارسی*. چاپ اول. تهران: علامه طباطبایی.
- گلی، احمد (۱۳۹۹). *بلاغت فارسی (معانی و بیان)*. چاپ سوم. تبریز: انتشارات آیدین.
- وطواط. رشیدالدین (بی‌تا). *حدائق السحر*. به تصحیح و اهتمام عباس اقبال از روی نسخه قدیمی مورخ به سال ۶۶۸ هجری. طهران: مطبعة مجلس.
- هاشمی، احمد (۱۳۷۹) *جواهر البلاغه فی المعانی و البیان و البدیع*. إشراف صدقی محمد جمیل. ناشرین مختلف.
- همایی. جلال‌الدین (۱۳۷۴). *معانی و بیان*. چاپ سوم. تهران: انتشارات هما.
- _____ (۱۳۷۵). *فنون بلاغت و صناعات ادبی*. چاپ دوازدهم. تهران: انتشارات هما.